بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 55**

جلسه۱۶/ ۱۰/ ۸۸ حمل مطلق بر مقید

**بحث حمل مطلق بر مقید**

**کلام آخوند در بحث و بررسی آن**

مرحوم آخوند وجه حمل مطلق بر مقید را اقوی بودن ظهور مقید در وجوب تعیینی نسبت به ظهور اطلاقی مطلق دانستند. مرحوم آقای خویی اشکال کرده بودند که طبق مبنای مرحوم آخوند که دلالت صیغه بر وجوب را مستند به مقدمات حکمت می دانند، وجهی ندارد که ظهور مقید را اقوی بدانیم.

ما عرض می کردیم که اشکال وارد نیست. اختلاف سنخ دلالت موجب اقوی یا اضعف بودن ظهور نمی شود، همان طور که اتحاد سنخ دلالت موجب همسان شدن دو دلالت نمی شود. البته ممکن است ادعا شود که با وجود دلالت وضعی دلالت اطلاقی شکل نمی گیرد که بحث دیگری است. ولی بحث ما در جایی است که هر دو ظهور شکل گرفته اند. منشا اقوی یا اضعف بودن ظهور کثرت استعمال لفظ در معنای مخالف است که هر چقدر موارد استعمال لفظ در معنای مخالف بیشتر شود، ظهور لفظ ضعیف تر می شود. به همین جهت گفته اند که مجاز مشهور، به حد ظهور می رسد. تکرر استعمال گاهی به حد وضع می رسد و گاهی به حد انصراف و امثال ذلک می رسد. ممکن است مرحوم آخوند مشابه این قانون که ما من عام الا و قد خص، را منشا تقدیم ظهور دلیل مقید بر ظهور دلیل بدانند.

ما در مورد اصل این قضیه، این اشکال را مطرح کردیم که بسیاری از موارد تخصیص و تقیید در مواردی مطرح می شود که متکلم با دلیل عام یا مطلق در مقام بیان خصوصیات نبوده است و از ابتدا عموم یا اطلاق شکل نگرفته است. از سوی دیگر هم این اشکال را مطرح کردیم که در اینجا مانعی ندارد که امری که در ناحیه امر مقید هست، را حمل بر استحباب کنیم و در عین حال ملتزم شویم که طبیعت مطلقه نیز متصف به وجوب است حتی اگر قائل به امتناع اجتماع امر و نهی شویم. چون تنافی در مواردی مطرح است که دو حکم داعویت متخالف داشته باشند. اما اگر هر دو حکم از یک سنخ باشند (و یکی الزامی باشد و دیگری غیر الزامی)، محذوری نخواهد داشت. مجرد این که دو حکم با یک وجود خارجی امتثال می شوند مشکلی ایجاد نمی کند.

**کلام مرحوم حاج شیخ در این مساله و بررسی آن**

ایشان می فرمایند اگر دلیلی وارد شود که اعتق رقبۀ و دلیل دیگر این باشد که لاتعتق رقبۀ فاسقۀ، در اینجا که مطلق و مقید مختلفین هستند، مطلق حتما باید حمل بر مقید باشد؛ چه مقید به نحو کراهت

باشد و چه به نحو تحریمی؛ چرا که ظاهر دلیل مقید این است که نهی تعلق گرفته است به نفس طبیعت مقیده حتی اگر نهی کراهی باشد. یعنی عتق رقبه کافره مکروه است نه این که اضافه عتق رقبه به کافر حزازت داشته باشد. چون لازمه اش این است که کراهت و وجوب در محل واحد جمع شوند که این قابل التزام نیست. این بیان مرحوم حاج شیخ در واقع پاسخی است به اشکالی که ما سابقا مطرح می کردیم که چرا مرحوم آخوند در فرض مختلفین، احتمال حمل مقید بر استحباب را مطرح نکرده اند.

در کلام ایشان سه نکته باید ملاحظه شود؛ یکی این که ایشان می فرماید وجوب طبیعت مطلقه با کراهت طبیعت مقیده قابل جمع نیست، که پذیرفتنی نیست. منافاتی ندارد شارع از طرفی نسبت به اصل عتق رقبه به نحو صرف الوجود، وجوب را جعل کند و عتق رقبه کافره را هم مکروه بداند.

عمده بحث در اجتماع امر و نهی، در جایی است که امر به نحو صرف الوجود باشد و الا در جایی که به نحو مطلق الوجود باشد، شاید استحاله اش روشن باشد. در جایی که شارع دستور به صلات می دهد به نحو صرف الوجود. ترخیص عقل در تطبیق طبیعت بر هر کدام از افراد منافات با مبغوضیت صلات در دار مغصوبه دارد و الا امر و نهی مستقیما به فعل واحد تعلق نمی گیرد. خارجا هم هر فردی را اتیان کنیم، خصوصیتی در آن نیست و متعلق وجوب بالخصوص نیست. بنابراین از این جهت که امر و نهی در یک جا جمع می شوند، مانعی نیست، مشکل این است که الزام به ترک این فرد با ترخیص عقلی در اتیان این فرد منافات دارد. اما اگر حکم دوم از سنخ الزام نباشد و فقط در فرد حزازت باشد، هیچ محذوری لازم نمی آید. لذا به نظر می رسد که مانعی ندارد طبیعت مطلقه به نحو صرف الوجود واجب باشد و طبیعت مقیده مکروه باشد.

نکته دوم این که اگر فرض کنیم که وجوب طبیعت مطلقه به نحو صرف الوجود با کراهت طبیعت مقیده منافات دارد، چه تفاوتی دارد که متعلق کراهت طبیعت مقیده باشد یا اضافه طبیعت به قید. به هر حال این اضافه هم خارجی است. ما در خارج یک فعل بیشتر نمی توانیم اتیان کنیم. اگر در خارج طبیعت کافره را اتیان کنیم، در اینجا هم طبیعت مقیده را اتیان کرده ایم و قید کفر را به طبیعت رقبه اضافه کرده ایم. چگونه است که یکی از این دو حالت مشکل دارد و حالت دیگر مانعی ندارد؟

روشن است که البته و اضافه قید به طبیعت از جهت مفهومی که روشن است با هم تفاوت دارد، ولی به هر حال هر دو از یک عمل خارجی انتزاع می شود و هر دو با یک عمل محقق می شوند. چه بگوییم مبغوض، طبیعت مقیده است و چه بگوییم اضافه قید مبغوض است، این حکم شارع برای باعثیت و زاجریت و تاثیر در مقام عمل است. هر دو نهی می خواهند به نحو تنزیهی از اتیان عتق رقبه کافره زاجریت داشته باشند. آنچه منشا تنافی بین دو دلیل می شود، تنافی در مقام باعثیت و زاجریت

است. از طرفی باعث بالفعلی نسبت به طبیعت به نحو صرف الوجود وجود داشته باشد و از طرف دیگر یک فرد خاص مبغوض باشد، در این مشکل فرقی بین نهی از طبیعت مقیده یا نهی از اضافه قید به طبیعت نیست.

نکته سوم این است که ایشان می فرماید ظاهر نهی از طبیعت این است که می خواهد نهی از طبیعت مقیده کند نه نهی از اضافه قید. وقتی منهی بودن طبیعت مقید به ظهور باشد نه به صراحت ، این سوال مطرح می گردد که چرا شما به قرینه منهی بودن طبیعت مقیده از امر به طبیعت مطلقه صرف نظر می کنید؟ چرا از ظهور دلیل مقید در منهی عنه بودن طبیعت مقید صرف نظر نمی کنند تا مجال برای حمل نهی بر کراهت مطرح گردد؟ لذا در اینجا باید بحث اظهر و ظاهر را مطرح ساخت. خلاصه این کلام ایشان پاسخ اشکال ما ( در این زمینه که در فرض مختلفین بودن مطلق و مقید احتمال حمل مقید بر استحباب مطرح نمی گردد) نیست.

**ادامه بررسی کلام مرحوم آقای خویی**

مرحوم آقای خویی در بحث حمل مطلق بر مقید، کلام مرحوم آخوند و بحث اظهر و ظاهر را نمی پذیرند. ایشان خود بحث قرینه و ذوالقرینه را مطرح می کنند و معتقدند مقید قرینه بر مطلق است و قرینه حتی اگر اضعف الظهورات هم باشد بر ذوالقرینه مقدم است.

اصل این کلام از مرحوم نایینی است. ایشان می فرمایند که در جمله رأیت اسدا یرمی، با وجود این که ظهور یرمی ظهور ضعیفی است و ظهور لفظ اسد قوی، باز به ظهور یرمی عمل می کنیم. در اینجا یک سوال این است که قرینه به چه شکل تشخیص داده می شود؟ ممکن است در مورد خاص و مقید ادعا شود که قرینه بر عام و مطلق است. البته این ادعا در فرضی صحیح است که ظهور خاص یا مقید آن قدر قوی باشد که نتوان در آن تصرف کرد و الا اگر بتوان خاص را حمل بر استحباب کرد دیگر صلاحیت قرینیت قطعی ندارد.

اگر اکثر علما ساکن در قم باشند و دلیلی وارد شود که لاتکرم العالم القمی در کنار یک دلیل مطلق که اکرم العالم. ظهور اطلاقی عالم نسبت به عالم قوی اگر یک ظهور قوی باشد، آِیا باز هم می توان ادعا کرد که دلیل مقید قرینه بر مطلق است یا این که به عکس ظهور اطلاقی می تواند قرینه بر تصرف در دلیل مقید شود.

حال اگر در مورد خاص و مقید هم این ادعا را بپذیریم، در سایر موارد مانند رأیت اسدا یرمی، چگونه این ادعا را تصحیح کنیم؟ چه تفاوتی بین اسدا و یرمی هست که یکی قرینه شود و دیگری ذوالقرینه. اگر ظهور یرمی اضعف است، چرا یرمی باید قرینه قرار بگیرد. به دو بیان می توان قرینه بودن

یرمی را تبیین کرد؛ بیان اول این که آنچه متاخر است قرینه است. بیان دوم این است که آن چه در کلام فضله است، نسبت به ارکان کلام قرینه به شمار می آید.

نسبت به بیان اول گفتنی است که در برخی موارد برعکس ادعا شده است. مثلا اگر دو جمله شرطیه متوالی داشته باشیم که مفهوم آنها با یکدیگر متنافی باشند، برخی گفته اند که مفهوم جمله صدر را حفظ و از مفهوم ذیل رفع ید می کنیم که برعکس ضابطه تاخر قرینه است.

ادامه بحث را در جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.